

Husserl and problem of unobservable entities in physics

Mesbah Khandan*

Morteza Nouri**

Abstract

Husserl presents a scheme of his philosophy of physics in paragraphs 40 to 52 of treatise *Ideas I*, relying on the foundations of the idea of transcendental phenomenology. The main pillar of his theory is the discussion of the nature and existence of unobservable and theoretical entities in mathematical physics. He expands his opinion while rejecting and violating two theories of primary-secondary qualities and critical realism and tries to propose an alternative model. In this article, I will first reread the clear and explicit aspect of Husserl's theory about unobservable entities by referring to the text of *Ideas I*, then by proposing an epistemological framework based on transcendental phenomenology, I will try to complete and reconstruct the ambiguous and controversial aspects of Husserl's theory. In this regard, I will argue that theoretical entities in physics have a "Universal" status, and therefore the discussion of what they are should be done using the doctrine of categorial intuition. In the following, while paying attention to the two ways of realizing universals in Husserl's view (Platonic and Kantian) and emphasizing the role of a 'primary imaginary given' in the constitution of universals, I will consider theoretical entities as universals in the Kantian sense and I will give evaluate the advantages and limitations of this interpretation.

Keywords: Husserl, Transcendental Phenomenology, Unobservable Entities, Categorial Intuition, Philosophy of Physics.

* Ph.D. Student in philosophy, Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding Author), m_khandan@sbu.ac.ir

** Assistant Professor of Philosophy, Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran, mo_nouri@sbu.ac.ir

Date received: 07/10/2023, Date of acceptance: 03/01/2024



هوسرل و مسئله هویت مشاهده‌ناپذیر در فیزیک

مصباح خندان*

مرتضی نوری**

چکیده

هوسرل در بند ۴۰ تا ۵۲ رساله‌ی /ایده‌های/ با اتکا بر مبانی ایده‌ی پدیده‌شناسی استعلایی، طرح‌واره‌ای از فلسفه‌ی فیزیک خود ارائه می‌کند. رکن اصلی نظریه‌ی او، بحث از چیستی و هستی هویت مشاهده‌ناپذیر و نظری در فیزیک ریاضیاتی است. او رأی خود را ضمن رد و نقض دو نظریه‌ی کیفیات اولیه - ثانویه و رئالیسم انتقادی بسط می‌دهد و تلاش می‌کند الگویی جایگزین پیشنهاد دهد. در این مقاله، ابتدا با استناد بر متن /ایده‌های/ به بازخوانی وجه آشکار و صریح نظریه‌ی هوسرل درباره‌ی هویت مشاهده‌ناپذیر می‌پردازم، سپس با پیشنهاد چارچوبی معرفت‌شناختی مبتنی بر پدیده‌شناسی استعلایی، تلاش خواهم کرد وجوه مبهم و مناقشه‌برانگیز نظریه‌ی هوسرل را تکمیل و بازسازی کنم. در این راستا، استدلال خواهم کرد که هویت نظری در فیزیک، شأنی «کلی» دارند و به همین جهت ضرورت دارد بحث از ماهیت آن‌ها با بهره‌گیری از آموزه‌ی «شهود مقوله‌ای» انجام شود. در ادامه، ضمن توجه به دو نحوه تحقق کلی‌ها در نظر هوسرل (افلاطونی و کانتی)، با تأکید بر نقش یک دادگی خیالی اولیه در تکوین کلی‌ها، هویت نظری را کلی در معنای کانتی قلمداد خواهم کرد و مزایا و محدودیت‌های این تفسیر را مورد ارزیابی قرار خواهم داد.

کلیدواژه‌ها: هوسرل، پدیده‌شناسی استعلایی، هویت مشاهده‌ناپذیر، شهود مقوله‌ای، فلسفه فیزیک.

* دانشجوی دکتری فلسفه محض، گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
(نویسنده مسئول)، m_khandan@sbu.ac.ir

** استادیار، گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران، mo_nouri@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۳



۱. مقدمه و طرح مسئله

یکی از مؤلفه‌های قوام‌بخش فیزیک ریاضیاتی، هویت و مفاهیم مشاهده‌ناپذیر^۱ و انتزاعی است. نیرو، انرژی، چگالی، یون، اتم، فرکانس، میدان مغناطیسی و مواردی از این دست، هیچ‌گاه مانند رنگ، طعم، بو و مزه‌ی اجسام و اجرام طبیعی به فراچنگ قوای ادراکی عادی انسان در نمی‌آیند. پرسش از شأن معرفتی و کیفیت تحقق خارجی این هویت انتزاعی، امری اساسی در هر گونه مطالعه و بررسی فلسفی علوم طبیعی و به‌طور خاص فیزیک ریاضیاتی است.^۲ اینکه آیا این مفاهیم و هویت، اموری محقق در متن هستی هستند یا صرفاً استعاره‌ها و قراردادهایی موقت جهت شکل‌گیری مدل‌ها و الگوهای تقریبی و اعتباری در علم محسوب می‌شوند، در کنار پرسش از نسبت این امور با ادراکات متداول و غیرعلمی انسان‌ها، دو پرسش محوری در قلمروی علم‌شناسی فلسفی محسوب می‌شوند که غالب فیلسوفان در سه قرن اخیر، به‌نحوی با آن دست به‌گریبان بوده‌اند. پاسخ هوسرل به این موارد، در بند ۴۰ تا ۵۲/یاده‌های^۳ ۱ و ضمن نقد او بر دو رویکرد مقبول و رایج بین هم‌عصرانش صورت‌بندی می‌شود. نظریه‌ی کیفیات اولیه - ثانویه و «رنالیسم^۴ انتقادی» مورد بازخوانی انتقادی هوسرل قرار می‌گیرند و او با توجه به مبانی خاص تفکر پدیده‌شناختی^۵، به اختصار و در تقابل با دو رویکرد فوق، رأی نهایی خود را ابراز می‌کند.

در این مقاله، ابتدا به تبیین دلالت‌های فلسفی دو رویکرد مورد نقد هوسرل می‌پردازیم و به بازسازی استدلال‌های او در نفی آن‌ها اقدام می‌کنیم، سپس رأی منحصر به فرد هوسرل درباره‌ی این‌همانی شیء ادراک‌شده توسط قوای حسی معمولی انسان با شیء تعیین‌یافته به واسطه‌ی فعالیت نظری و انتزاعی فیزیک‌دانان را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ با توجه به اینکه اساساً در *یاده‌های ۱* دغدغه‌ی محوری هوسرل بحث از جایگاه هویت انتزاعی در فیزیک ریاضیاتی نبوده‌است و در این حیطه، عباراتی کوتاه و گاهی مبهم و تفسیرپذیر دارد، تصریحات او در بند ۵۲/یاده‌های ۱ را در کنار مفاهیم اساسی یک نظریه‌ی معرفت پدیده‌شناختی، مانند کیفیت شهود حسی در آگاهی التفاتی، چگونگی پُرشدگی ابژه‌های قصدی در مورد امور مشاهده‌ناپذیر و امکان قول به «وجود» چنین هویتی در معنایی پدیده‌شناختی قرار می‌دهیم و می‌کوشیم رأی هوسرل درباره‌ی هویت انتزاعی در فیزیک ریاضیاتی را به‌صورت منقح و منسجم بازسازی و تکمیل کنیم.

در این بحث، پژوهش‌های محدودی به انگلیسی انجام شده‌است. برای نمونه: (Trizio, 2021) و (Hardy, 2013). اما در هیچ یک، بحث مستقلی درباره‌ی کیفیت تقویم هویت نظری ارائه

نشده‌است. در تحقیق حاضر با تمرکز بر چگونگی تقویم هویت مشاهده‌ناپذیر، تلاش شده‌است تا پیشرفتی در ادبیات پژوهشی این موضوع صورت گیرد.

۲. از کیفیات اولیه - ثانویه تا رئالیسم انتقادی: مروری بر رویکردهای رقیب هوسرل

بنا بر نظریه کیفیات اولیه - ثانویه، ادراکات حسی انسان‌ها، مانند بو، رنگ، مزه و صدا، اموری هستند که تحقق فی‌نفسه در متن هستی ندارند. آن چه در واقعیت امر وجود دارد، مواردی مانند اشکال هندسی، هویت ریاضی، امتداد، شکل و اندازه است. ادراکات متعارف، حاصل تصادم و تلاقی قوای ادراکی انسان - با ویژگی‌های ساختاری منحصر به نوع انسان - با آن واقعیت فی‌نفسه‌ی خارجی است، و به همین جهت، امری سوژکتیو و نسبی محسوب می‌شود. این موضع که در یونان باستان توسط دموکریتوس طرح و بسط یافته بود، در آغاز عصر جدید بار دیگر به انحاء گوناگون تجدید حیات یافت؛ عالمان و فیلسوفانی چون گالیله، لاک و دکارت، هر یک با قرائتی خاص خود، این نظریه را پذیرفتند و نظام معرفت‌شناختی خود را بر آن استوار کردند. چرایی این امر به امکانات و ظرفیت‌هایی بر می‌گردد که در این نوع معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، برای پشتیبانی از فیزیک ریاضیاتی وجود دارد. راهبرد اساسی فیزیک ریاضیاتی این است که تمام ادراکات و دریافت‌های حسی کمی و غیرکمی انسان را با زبانی ریاضیاتی صورت‌بندی کند و هر آن چه در این قالب در نیاید را به‌منزله‌ی اموری ذهنی و با تحقق تبعی و عرضی معرفی کند؛ رویکرد فوق، فی‌نفسه دلالتی فلسفی و معرفت‌شناختی ندارد و یک روش و جهت‌گیری کلی برای فیزیک‌دان در فهم تحولات و تغیرات عالم طبیعت و ماده به‌شمار می‌رود؛ اما بر پایه‌ی همین روش علمی، تفاسیر فلسفی متفاوتی شکل گرفته‌است و برای فیلسوفی چون هوسرل، این تفاسیر، و نه صرفاً تلاش برای ارائه‌ی تصویری ریاضیاتی از عالم ماده، محل اشکال بوده‌است و تبیین نقادی او بر نظریه‌ی کیفیات اولیه - ثانویه نیز باید با توجه به همین نکته صورت بگیرد.

حاصل پیوند ایده‌ی فیزیک ریاضیاتی با یک معرفت‌شناسی مبتنی بر کیفیات اولیه - ثانویه، این خواهد بود که مفاهیم و انگاره‌های ریاضیاتی، به‌مثابه کیفیات اولیه، تنها امور واقعاً موجود و محقق در عالم خارج هستند و ادراکات حسی متعارف، شأنی فراتر از اموری سوژکتیو و ثانویه ندارند. هوسرل در بند ۴۰/یده‌های ۱ این تلقی فیثاغوری - گالیله‌ای را با صراحت مردود می‌شمارد. او پس از اشاره به تلقی رایج از نحوه‌ی تحقق کیفیات اولیه و ثانویه می‌گوید:

«اگر قضایا این گونه فهمیده شوند، [یعنی آن طور که قائلان به کیفیات اولیه - ثانویه می‌گویند]^۷ پس اعتراض قدیمی بارکلی صحیح است که امتداد، به‌عنوان جوهره‌ی اصلی جسمانیت و تمام کیفیات اولیه، جدا از کیفیات ثانویه، قابل درک نخواهد بود.»^۸ (Husserl, 2012: 75) هوسرل در این عبارت کوتاه، از حیث پدیده‌شناختی به نفی امکان تفکیک کیفیات اولیه از ثانویه می‌پردازد و آن را ممتنع می‌داند. لازم به توضیح است که این سنخ امتناع، با دیگر انواع شناخته‌شده‌ی امتناع (تجربی و منطقی)^۹ تمایز ماهوی دارد و اساساً ذیل تفکر پدیده‌شناختی قابل طرح است. ادعای نهفته در پس جملات هوسرل این است که هیچ نوع شهودی، چه شهود حسّی، چه شهود مقوله‌ای، نمی‌تواند کیفیات اولیه را منهای کیفیات ثانویه به فراچنگ خود درآورد و در واریاسیون آزاد قوای خیال نیز، در ترسیم و تصویر کیفیات اولیه‌ای که جدا از کیفیات ثانویه قرار دارند، با یک بن‌بست و امکان‌ناپذیری مواجه می‌شویم (Soffer, 1990: 10,11). قول به این «امتناع آینده‌تیک»، در هماهنگی کامل با مدعای بعدی هوسرل مبنی بر تقدّم ضروری ادراکات عادی بر تعین بخشی علمی به هویات مادی قرار دارد.

اما در ادامه جملاتی می‌آید که این معنا را متبادر می‌سازد که هوسرل نیز تفکیک کیفیات اولیه از ثانویه را در قالبی دیگر می‌پذیرد. او تفکیکی مبنایی بین شیء ادراک‌شده توسط قوای ادراکی انسان، با شیء تعین‌یافته توسط قوانین و نظریات فیزیکی صورت می‌دهد^{۱۰} و ضمن پذیرش نوعی «تعالی» (Transcendence) درباره‌ی شیء فیزیکی در مقایسه با شیء عادی، شیء فیزیکی را امر حقیقی و واقعی^{۱۱} می‌خواند.

تمام محتوای اساسی شیء عادی، تمام آنچه برای جسم حاضر است^{۱۲}، به همراه تمام کیفیات آن و تمام آنچه اساساً قابل دریافت است، صرفاً «ظواهر» هستند، و «شیء واقعی» آن چیزی است که توسط علم فیزیک متعین می‌شود. هنگامی که دانش فیزیک، شیء عادی را منحصرأ به واسطه‌ی مفاهیمی مانند اتم، یون، انرژی و مواردی از این دست تعریف می‌کند، در هر مورد، به‌مثابه سازوکاری برای پرکنندگی فضایی که تنها تجلی آن عبارات ریاضی است، ارجاع آن به چیزی است که از تمام محتوای ادراکی حسّی حاضر برای ما تعالی می‌جوید و فراروی دارد. بنابراین، چنین چیزی، حتّی نمی‌تواند به‌معنای چیزی وضع‌شده در فضای حسّی طبیعی باشد؛ به عبارت دیگر، فضای فیزیکی آن نمی‌تواند همان جهان ادراکات بدن‌مند باشد. در غیر این صورت، مشمول نقدهای بارکلی خواهد بود... شیئی که صراحتاً ادراک می‌شود^{۱۳}، صرفاً یک «این» را به دست می‌دهد؛ یک ایکس تھی (Empty X) که بدل به حاملی برای تعینات ریاضیاتی می‌شود. (Husserl, 2012: 75)

سخنان فوق، می‌تواند این‌گونه تفسیر شود که هوسرل دوگانه‌ی کیفیات اولیه - ثانویه را با یک دوگانه‌ی جدید تحت عنوان شیء فیزیکی - شیء عادی جایگزین می‌کند. با این تفاوت که اساساً ادراک شیء عادی (که معادل کیفیات ثانویه در تلقی قائلان به این نظریه است) چیزی جز ادراک یک زیرنهاد خالی از تعین و تشخیص نیست و حتی آن چارچوب کلی مکانی که هویات فیزیکی در آن محقق می‌شوند، از اساس متمایز از فضا - زمان غالب بر ادراکات حسی بدن‌مند است. نکته‌ی چالش برانگیز این است که هوسرل در بند ۵۲، بر این همانی شیء عادی با شیء فیزیکی تأکید می‌کند و این رأی را قابل جمع با تلقی خود در بند ۴۰ مبنی بر تعالی جستن شیء فیزیکی از شیء عادی و واقعی بودن آن معرفی می‌کند. در ادامه به این مسأله با تفصیل بیشتری خواهیم پرداخت، اما در اینجا لازم است به معرفی و بررسی رویکردی پردازیم که نقدهای اصلی هوسرل در این فقرات از / ایده‌های / متوجه آن است؛ زیرا ملاحظه‌ی اینکه هوسرل با ابراز چنان رأیی، اساساً در پی فاصله‌گیری از چه موضعی بوده‌است، وضوح بیشتری به تفسیر ما خواهد بخشید. این موضع که بازسازی دیگری از نظریه‌ی کیفیات اولیه - ثانویه محسوب می‌شود، نوعی «رنالیسم انتقادی» (Critical Realism) است که توسط برخی فیزیک‌دانان هم‌عصر هوسرل، به‌ویژه هلم‌هولتس (Hermann Von Helmholtz) ابراز شده‌است.^{۱۴} هوسرل رویکرد فوق را به اختصار این‌گونه معرفی می‌کند:

پس آیا پذیرفتنی است که ما مطابق با رئالیسمی که در زمانه‌ی ما به‌طور گسترده پذیرفته شده‌است، بگوئیم چیزی که حقیقتاً دریافت می‌شود (و در معنای ذاتی، آشکار می‌شود) باید به‌مثابه ظاهر، یا مبنای استنباط چیز دیگری قلمداد شود که خودش [یعنی امر آشکار و دریافت‌شده] از آن جدا و با آن بیگانه است؟ و آن چیز دیگر، از حیث نظری باید به‌عنوان امری ناشناخته فرض شود که پذیرش آن از این جهت ضروری است تا بتوانیم آن را [امر ناشناخته را] چونان علت پنهان امور ظاهر شده قلمداد کنیم و خود این قلمرو ناشناخته به شیوه‌ی تمثیلی (Analogic) و با مفاهیم ریاضیاتی، به‌طور غیر مستقیم قابلیت توصیف دارد؟ (Ibid: 99,100)

اگر بر اساس روایت هوسرل، بخواهیم تلقی رئالیسم مذکور از نسبت شیء عادی با شیء فیزیکی را بازسازی کنیم باید بگوئیم که در این رویکرد، یک حقیقت نفس‌الامری و البته دسترس‌ناپذیر به رسمیت شناخته می‌شود که علت حقیقی ادراکات عادی حسی انسان است و مفاهیم ریاضیاتی و هویات مشاهده‌ناپذیر در فیزیک ریاضیاتی، در مقام اموری نمادین و تمثیلی، واسطه‌ای برای فهم و توصیف غیرمستقیم آن حقیقت دسترس‌ناپذیر فراهم می‌آورند. در این رویکرد، هویات و مفاهیم فیزیکی، نشانه (sign) یا تصویری (Image) هستند که از امری متعالی

حکایت‌گری می‌کنند و آن امر حکایت‌شده از اساس خارج از قلمرو آگاهی انسان قرار دارد. نقد هوسرل بر موضع فوق در خلال بند ۵۲/یاده‌های^۱ بر سه رکن استوار است؛ غلط دانستن نظریه‌ی ادراکی نشانه‌ای و تصویری، اعاده‌ی اعتبار از جایگاه ادراکات حسّی انسان و به‌طور کلی، هویت «شیء عادی» و در نهایت، نفی غیریت میان امر ادراکی و واقعیت فی‌نفسه؛ در ادامه روشن خواهد شد که دو مورد اول، از تبعات و لوازم مورد سوم هستند.

هوسرل پیش از این در بند ۴۳، از هرگونه بنیادگذری نظریه‌ی معرفت بر تصاویر و نشانه‌ها - به‌منزله‌ی اموری حاکی از حقیقتی دست‌نیافتنی - تحت عنوان «خطای بنیادین» یاد کرده‌است و از اساس مشروعیت آن را به‌عنوان روشی برای کسب معرفت زیر سؤال برده‌است. مبانی و اصول معرفتی پدیده‌شناسی، از جمله، ضرورت پُرشدگی قصدهای معطوف به ابژه‌های التفاتی و تلازم و تضایف پیشین بین آگاهی و وجود ابژه‌های قصدی، راه را برای پذیرش کارکرد معرفتی نشانه‌ها و تصاویر، به‌مثابه اموری میانجی و واسط میان ادراکات مستقیم با حقیقت خارجی مسدود می‌کنند. «میان ادراک از یک سو و تمثّل یک نماد و سمبل در قالب یک تصویر یا معنا از سویی دیگر، تمایزی اساسی و غیر قابل تغییر وجود دارد.» (Ibid: 81) در نتیجه، ذیل یک فهم پدیده‌شناختی از سازوکار ادراک و کسب معرفت، تلاش برای معرفتی عناصر فیزیک ریاضیاتی به‌عنوان نشانه و تصویری از واقعیتی فی‌نفسه که همانا علت حقیقی و بنیان تمام ادراکات حسّی انسان باشد، مردود و نادرست خواهد بود. هوسرل در بند ۵۲ با ارجاع به مباحث قبلی خود در بند ۴۲ می‌گوید:

ما نباید خود را در دام نظریه‌ی تصویری و نشانه‌ای گرفتار کنیم. این نظریه‌ها را پیش از این، بدون توجه خاص به شیء تعین‌یافته در فیزیک، به‌طور کلی رد کرده‌ایم. تصویر یا نشانه، به امری و رای خود ارجاع می‌دهد اما به خودی خود، امر مرجع را تعین نمی‌بخشد. اما شیء تعین‌یافته توسط دانش فیزیک، امری بیگانه با آنچه توسط بدن و اندام‌های حسّی آشکار می‌شود، نیست.^{۱۵} (Ibid: 101)

در همین راستا، نقد بعدی هوسرل به رئالیسم مورد بحث، به این بر می‌گردد که در این نظریه، شأن ادراکات حسّی عادی، به اموری صرفاً سوپژکتیو تنزل می‌یابد که فی‌نفسه واجد ارزش معرفتی نیستند و صرفاً معلول قلمرو دست‌نیافتنی حقیقت خارجی محسوب می‌شوند. در اینجا شاهد نمودار شدن مؤلفه‌ی اصلی نظریه‌ی کیفیات اولیه - ثانویه در بستر یک معرفت‌شناسی علمی و رئالیستی هستیم. این تلقی نیز در تعارض صریح با فهم پدیده‌شناختی از معرفت و ادراک قرار می‌گیرد؛ به همین جهت است که هوسرل در پی اعاده‌ی اعتبار از ادراکات

هوسرل و مسئلهٔ هویت مشاهده‌ناپذیر در فیزیک (مصباح خندان و مرتضی نوری) ۶۵

حسی و «شیء عادی» بر می‌آید. او بر خلاف رئالیسم انتقادی هلم هولتس، معتقد است تمام هویت نظری مورد استفاده‌ی فیزیک‌دانان خاستگاهی درون همین ادراکات معمولِ حسی دارند (Ibid: 101).

آخرین نقدی که در خلال بند ۵۲ نسبت به رئالیسم مورد قبول فیزیک‌دانان هم‌عصر هوسرل قابل شناسایی است، به‌نوعی جمع‌بندی دو نکته‌ی قبلی و البته نمایان‌گر مؤلفه‌ی اصلی یک نظریه‌ی ادراک مبتنی بر ایده‌ی پدیده‌شناسی است. هوسرل مدّعی این امر است که بین قول به وجود یک هویت و ادراک‌پذیری آن تلازم ضروری برقرار است و در همین راستا، مدّعی محوری رئالیسم انتقادی، یعنی وجود یک نسبت علیّ به‌فراچنگ درنیامدنی که حقیقت مستور خارجی را به ادراکات و دریافت‌های انسان مربوط می‌سازد، ایده‌ای مردود و «اسطوره‌ای محض» است (Ibid: 102). هوسرل تأکید می‌کند که اگر چنان علیّ وجود دارد، ضروری است که برای یک آگوی خاص، قابل دریافت و ادراک باشد. «به سادگی می‌توان نشان داد که اگر علیّت ناشناخته‌ای که ما فرض کرده‌ایم، اساساً وجود دارد، باید علی‌الاصول قابل دریافت و تجربه‌پذیر باشد؛ اگر نه توسط ما، حداقل برای آگوهای دیگر که بهتر و دورتر از ما را می‌بینند.» (Ibid: 100) این نفی غیریت بین ادراک‌پذیری با واقعیت و «وجود»، منجر به تکوین تلقی خاص هوسرل از فراروی و تعالی شیء تعین‌یافته در فیزیک نظری از شیء قوام‌یافته در ادراکات حسی معمولی می‌شود؛ هوسرل با قول به این‌همانی این دو شیء، وجه ایجابی نقدهای خود بر نظریه‌ی کیفیات اولیه - ثانویه و رئالیسم انتقادی را صورت‌بندی می‌کند و الگویی جایگزین برای آن‌ها ارائه می‌دهد.

۳. هوسرل و قول به این‌همانی شیء ادراکی عادی با امر تعین‌یافته در فیزیک ریاضیاتی

تمایز بین شیء عادی با شیء فیزیکی را عقل سلیم بدیهی می‌پندارد. تبیینی که یک فیزیک‌دان با بهره‌گیری از مفاهیم نظری و ریاضیاتی از چیستی و خصلت‌های یک هویت مادی ارائه می‌کند، در بادی امر، قرابتی با درک عرفی و معمول از اشیاء و هویت انضمامی ندارد. اما هوسرل تأکید دارد که این دو شیء، عین همدیگر هستند و غیریت و دوئیتی در کار نیست. «در روش علم فیزیک، خود شیء دریافت‌شده [با قوای ادراکی حسی] همیشه و علی‌الاصول، دقیقاً همان چیزی است که فیزیک‌دان بررسی می‌کند و به صورت علمی تعین می‌بخشد.» (Ibid: 100) هوسرل با ارجاع به شیوه‌ی کار یک فیزیک‌دان، نسبت فوق را این‌گونه توصیف می‌کند:

چیزی که [فیزیکدان] مشاهده می‌کند، به وسیله‌ی آن آزمایش می‌کند، پیوسته مد نظر قرار می‌دهد، دسته‌بندی و کنترل می‌کند، روی ترازو می‌گذارد، به «کوره‌ی گداخت» (Fusing Furnace) می‌برد، این، و نه هیچ چیز دیگری، همان موضوع و زیرنهاد محمولات علم فیزیک است. به همین جهت، همین شیء است که وزن، جرم، دما، مقاومت الکتریکی و... دارد. (Ibid: 101,102)

این موضع صریح، همان‌طور که خود هوسرل اذعان می‌کند، در بادی امر در تعارض با رأی او در بند ۴۰ مبنی بر فراروی و تعالی شیء فیزیکی از شیء عادی و واقعی بودن آن شیء فیزیکی به نظر می‌رسد. برای تلفیق و تألیف این دو موضع، لازم است ابتدا به تبیین تلقی پدیده‌شناختی هوسرل از تعالی و فراروی شیء فیزیکی از ادراکات عادی - در مقایسه با رأی رئالیست‌های انتقادی - پردازیم و در گام بعد با توجه به الگوی بدیلی که هوسرل برای علیت مفروض رئالیست‌ها بین واقعیت خارجی و ادراکات حسی انسان پیشنهاد می‌کند، به تکمیل گام اول اقدام کنیم.

بنا بر تفسیر رئالیست‌هایی مانند هلم هولتر از ماهیت شیء عادی و شیء فیزیکی، ما از اساس با دو هویت متفاوت و متغایر مواجه هستیم؛ ادراکات عادی شانی سوژکتیو و ثانوی دارند و شیء تعین یافته با مفاهیم نظری فیزیک نیز صرفاً نشانه و تصویری از حقیقتی خارجی است که هیچ‌گاه بی‌واسطه به فراچنگ قوای ادراکی انسان در نمی‌آید و در نهایت، شیء فیزیکی، به‌مثابه مجموعه‌ای از نشانه‌ها و تصاویر، از قلمرو ادراکات حسی فراروی دارد. این تعالی جستن، شیء فیزیکی را ذیل قلمرویی خارج از دایره‌ی آگاهی انسانی مندرج می‌سازد و همین امر، دوگانگی یاد شده میان ادراکات حسی عادی با تبیین علمی از هویات مختلف را ایجاب می‌کند.^{۱۶} اما هوسرل با توجه به اصول تفکر پدیده‌شناختی، مدعی می‌شود که اگر هم بخواهیم هویات و مفاهیم فیزیکی را نشانه یا تصویر بدانیم، آن‌ها نشانه و تصویری برای «خود شیء عادی بی‌واسطه دریافت‌شده» هستند.

خود این فرآیندها و پیوندهای دریافت‌شده و ادراک‌شده هستند که از طریق مفاهیمی مانند نیرو، شتاب، انرژی، اتم، یون و ... تعریف می‌شوند. بنا بر این، چیزی که برای حس آشکار می‌شود و ویژگی‌هایی حسی مانند شکل، رنگ، بو و مزه دارد، دور از این است که نشانه‌ای برای چیزی دیگر باشد. هر چند تا اندازه‌ای، نشانه‌ای برای خودش است. [آن هم] صرفاً تا این حد که: چیزی که با فلان و بهمان خصلت، تحت شرایط دادگی پدیداری (given phenomenal conditions) ظاهر می‌شود، برای فیزیکدان - که برای آن چیزها به طور عمومی، به صورت فرض پیوندهای مناسب بین امور ظاهر شده، پیش از این

تعیّن بخشی‌های مربوط به علم فیزیک را در قالب انگاره‌هایی کلی ترتیب داده‌است - نشانه و نمادی از غنای ویژگی‌های علیّی همین چیز است. (Ibid: 102)

پس هوسرل نیز به نحوی دیگر، غیریت شیء فیزیکی از شیء عادی را می‌پذیرد، اما تعالی شیء فیزیکی را در ساحتی خارج از قلمرو دادگی‌ها و قصدیت‌های متعلق به آگوی استعلایی تعریف نمی‌کند. شیء فیزیکی، در متن دادگی‌های بی‌واسطه‌ی مربوط با ابژه‌های قصدی انضمامی شأنت می‌یابد و تعالی آن، به‌عنوان یک «همبستگی قصدی مرتبه بالاتر» نسبت به ادراکات بی‌واسطه‌ی حسی قابل تصدیق است. بر همین اساس، هویات انتزاعی و مشاهده‌ناپذیر فیزیک ریاضیاتی نیز باید واجد نوعی دادگی باشند و متعلق فعل شهود قرار بگیرند. به این موضوع در محور بعدی خواهیم پرداخت. حال اگر بخواهیم با استناد به رأی هوسرل در بند ۴۰ مبنی بر اینکه ادراکات حسی صرفاً یک ایکس تھی، چونان زیرنهادی^{۱۷} پذیرای محمولات و تعین بخشی‌های فیزیک را فراهم می‌آورند، مباحث قبلی را جمع‌بندی کنیم، باید بگوییم که مجموع دادگی‌های حسی بی‌واسطه که قوام‌بخش شیء عادی هستند، یک زیرنهاد و موضوع خالی از هویات نظری را شکل می‌دهند که هر گونه پژوهش و تعین بخشی نظری توسط علوم، با ابتنا بر آن قوام می‌یابد. شیء فیزیکی که حاصل انتساب و حمل برخی ویژگی‌ها به زیرنهاد یادشده است، نه از حقیقتی غیرحسی حکایت‌گری می‌کند و نه نشانه و تصویری از قلمرویی ناشناخته است. تعالی آن از ادراکات حسی نیز صرفاً دالّ بر تعلق آن به قسمی دیگر از شهود و دادگی‌ها و متضایفاً، افعال قوام‌بخش آگوی استعلایی است. قلمرو آگاهی محض، به‌عنوان بنیان پدیده‌شناسی استعلایی و قطب این همان و متضایف ابژه‌های قصدی در تمام افعال و افادات التفاتی، می‌تواند با بهره‌گیری از شهود مقوله‌ای، همبستگی‌ها و وحدت‌هایی بالاتر را نسبت به شهودهای بی‌واسطه‌ی حسی تشخیص دهد و هویات مشاهده‌ناپذیر و نظری را تقویم کند.

از طرف دیگر، آن نسبت علیّی مفروض رئالیست‌ها بین واقعیت خارجی با ادراکات بشری، برای تفکر پدیده‌شناختی امری موهوم و سنجش‌ناپذیر و احراز‌نشدنی است. به بیان دیگر، هیچ یک از امکانات و ابزارهای مفهومی پدیده‌شناسی، نمی‌تواند چنان نسبت علیّی را به فراچنگ در آورد. هوسرل سیر تکوین این تلقی نادرست را این‌گونه شرح می‌دهد:

علیت، که علی‌الاصول به متن جهان تقویم‌یافته‌ی قصدی تعلق دارد و فقط آنجا معنا دارد، اکنون نه تنها بدل به پیوندی اسطوره‌ای بین وجود عینی - که توسط علم فیزیک متعین می‌شود - با وجود سوپژکتیو - که در تجربه‌ی بی‌واسطه آشکار می‌شود؛ یعنی چیزی صرفاً

متعلق به کیفیات ثانویه - می‌شود، بلکه با انتقال غیرمجاز از دومی به آگاهیِ قوام‌بخش آن، تبدیل به پیوند بین وجودِ قوام‌یافته توسط فیزیک با آگاهی مطلق می‌شود. (Ibid: 103)

در اینجا هوسرل مبنای تعیین‌کننده‌ای برای بحث از چیستی علیت ذیل ایده‌ی پدیده‌شناسی مطرح می‌کند. تنها در صورتی مجاز هستیم نسبتی علی بین دو رویداد یا دو شیء تعریف کنیم که پای هیچ هویت و انگاره‌ی ادراک‌ناپذیر و فاقد دادگی در میان نباشد. در بافتار جهان تقویم‌یافته‌ی قصدی - به‌مثابه قطب متضایف آگوی استعلایی - به جهت امکان‌پذیر شدن تنظیم پیش‌بینی‌های روش‌مند در متن تجربیات داده‌شده، می‌توانیم از چیزی تحت عنوان علیت سخن بگوییم. چنان علیتی به مجموعه‌ای از رویدادهای طبیعی تعلق دارد که جمله‌گی به نحوی از انحاء واجد دادگی و ادراک‌پذیری برای آگوی استعلایی هستند. در نتیجه، پذیرش وجود نسبت‌های علی، نباید دست‌آویزی برای خروج از قلمرو سوپژکتیویته‌ی محض یا پذیرش هرگونه حقیقت مستور و نفس‌الامری به فراچنگ در نیامدنی باشد. پذیرش نسبت‌ها و پیوندهای علی، صرفاً به نحو «افقی»^{۱۸}، و نه «عمودی» مشروعیت پدیده‌شناختی دارد. حاصل تبیین فوق از علیت برای مسأله‌ی محوری مد نظر ما این خواهد شد که اولاً ادراکات حسّی عادی، شأنت خود را باز می‌یابند و دیگر امری صرفاً سوپژکتیو و معلول علیتی ناشناخته نخواهند بود و اساساً منشأ و مقصد تمام نسبت‌های علی به همین قلمرو ادراکات معمول حسّی محدود خواهد شد، ثانیاً، مفاهیم و هویات نظری علم فیزیک نیز شأنی والاتر از نشانه‌ها و تصاویر خواهند یافت؛ بنا بر تبیین هوسرل، هویات مشاهده‌ناپذیر که رکن اصلی فیزیک ریاضیاتی هستند، واجد قسمی دادگی و ادراک‌پذیری خواهند بود و نوع خاصی از شهود، آن‌ها را به فراچنگ آگوی استعلایی در می‌آورد.

مجموعه‌ی مباحثی که تا اینجا بیان شد، مقدمه‌ای مناسب جهت بررسی موضع هوسرل درباره‌ی واقع‌نمایی قوانین علم^{۱۹} فیزیک خواهد بود؛ بررسی این مطلب نیازمند پژوهش مستقلی است و ان‌شاءالله نگارنده در آینده در مقاله‌ای مستقل به آن خواهد پرداخت. اما در ادامه‌ی این مقاله لازم است با توجه به اینکه مواضع هوسرل در خلال بندهای ۴۰ تا ۵۲ / *ایده‌های ۱* به صورت مجمل و گاهی ابهام‌برانگیز طرح شده‌اند، به تکمیل بازسازی آراء او با تکیه بر نظامی از مؤلفه‌ها و مبانی ایده‌ی پدیده‌شناسی پردازیم و با تمرکز بر دلالت‌های معرفت‌شناختی پدیده‌شناسی استعلایی، موضع او درباره‌ی شأن معرفتی هویات مشاهده‌ناپذیر را در ساحت دیگری مورد واکاوی قرار دهیم.

۴. بازسازی و تکمیل موضع هوسرل در چارچوب یک نظریه معرفت‌پدیده‌شناختی

در عصر جدید، اصطلاح معرفت‌شناسی دلالت‌های مشخصی دارد و نوعی وجه ممیز تفکر فلسفی مدرن با متافیزیک کلاسیک محسوب می‌شود؛ این رهیافت به مسائل و موضوعات فلسفی، در غالب موارد قرین با نفی امکان هستی‌شناسی و متافیزیک در معنایی پیشاکانتی است و رویکردی پسینی و طبیعت‌گرایانه - در همان معنای مورد نقد هوسرل - را نسبت به مباحث معرفتی دنبال می‌کند. با توجه به نکات فوق، میراث فلسفی هوسرل، از معرفت‌شناسی - در معنای یادشده - عبور می‌کند و قابل تقلیل به یک نظریه‌ی شناخت نیست. این ادعا در پرتو بازخوانی آموزه‌ی تقویم استعلایی روشن‌تر می‌شود. شأن تقویم‌گر آگوی استعلایی منجر به بنیاد قرار گفتن آن در روند تقویم ساحت‌های گوناگون معرفت و تقویم ابژه‌های قصدی مختلف می‌شود و در نتیجه، پدیده‌شناسی در جایگاه یک هستی‌شناسی عام قرار می‌گیرد که به نحو پیشینی و صوری ساختار هستی را نمایان می‌سازد. با این وجود، می‌توانیم و جوهی از اندیشه‌ی پدیده‌شناسی را در قالب یک نظریه‌ی معرفت‌بازتعریف کنیم و بر این اساس، پاسخی برای پرسش‌های اصلی معرفت‌شناسی مدرن پیشنهاد کنیم. در این بخش تلاش ما بر این است تا بر پایه‌ی مؤلفه‌های معرفت‌شناختی ایده‌ی پدیده‌شناسی^{۲۰}، تفسیری از چیستی و هستی هویات مشاهده‌ناپذیر در فیزیک ریاضیاتی ارائه کنیم.

گام اول در نظریه‌ی معرفت هوسرل، پذیرش حیث التفاتی در آگاهی و شناخت است. بر این اساس، تلازم و تضایفی ضروری میان آگاهی و ابژه‌های قصدی آن برقرار می‌شود و در نتیجه، ضابطه‌ای پدیده‌شناختی برای قول به «وجود» برای هر گونه ابژه‌ی التفاتی و قصدشده شکل می‌گیرد؛ بر این اساس، مساوقتی میان ادراک‌پذیری با تعین و وجود فرض می‌شود و متناظر با هر حکم به وجود در مورد ابژه‌ای قصدی، نوعی ادراک‌پذیری برای آن ضروری خواهد بود. این ادراک‌پذیری، به نظریه‌ی شهود هوسرل گره می‌خورد که بنا بر آن، ابژه‌های قصد شده در ساختاری التفاتی، واجد نوعی «دادگی» برای آگاهی هستند و هر فعل قصدی، بر پایه‌ی شهود متناسب با آن، در نهایت «پُر می‌شود» و این پُرشدگی گام نهایی در تکوین معرفت محسوب می‌شود. اما این پُرشدگی توأم با مرتبه‌ای از حصول «بدهت» است. هوسرل از بدهت به عنوان اصل‌الاصول وجه معرفتی پدیده‌شناسی نام می‌برد. بدهت، به عنوان «شهود دهنده‌ی آغازین»، امری ذومراتب است که موجب احراز صدق، وجود و عینیت در مورد ابژه‌های قصدی متفاوت می‌شود. هر چند نقطه‌ی عزیمت و الگوی کلی هوسرل در ترسیم ساختار فوق، ادراکات متداول حسّی است، اما با تفکیک ابژه‌های قصدی رئال از ایده‌ال و همچنین ابژه‌های

حسی از غیرحسی، انحاء گوناگون دادگی و پُرشدگی و بداهت را از یکدیگر تمیز می‌دهد و مفهوم شهود را نیز به فراتر از شهود بی‌واسطه‌ی حسی گسترش می‌دهد. ساختار یادشده که نخستین مرتبه در پژوهش‌های منطقی صورت‌بندی می‌شود، طی تحولات مختلف فکری هوسرل، دچار تغییرات تعیین‌کننده‌ای می‌شود، اما به عنوان چارچوب کلی نظریه‌ی معرفت‌مبتنی بر پدیده‌شناسی باقی می‌ماند. مهمترین تغییرات یاد شده، با گشت استعلایی هوسرل در خلال رساله‌ی ایده‌ها پدید می‌آید. ورود انگاره‌ی اپوخه‌ی استعلایی و به تبع آن، پذیرش آگوی استعلایی - به منزله‌ی قطب این همان زیسته‌های قصدی - تمام دادگی‌ها و پُرشدگی‌ها را ذیل افعال و افادات قوام‌بخش آگو قرار می‌دهد و ابژه‌های قصدی هم به‌مثابه ابژه‌هایی تقویم‌شده، در یک بافتار ایده‌آلیستی بازتعریف می‌شوند. در این وضعیت، هر گونه تعالی یک ابژه از قلمرو آگوی استعلایی و به طور کلی، هر گونه تمایز میان ابژه‌های قصدی، باید به‌عنوان اموری درون‌ماندگار در حوزه‌ی سوژکتیویه‌ی استعلایی تعریف شود و بداهت نیز به‌عنوان امری در نسبت با تقرّر وجودی آگوی استعلایی معرفی و تبیین شود. در نتیجه‌ی چنین ساختاری، اساساً دوگانه‌هایی پیشااستعلایی مانند جهان خارج - جهان ذهنی امکان طرح نمی‌یابند.^{۲۱} در گام‌های بعدی نیز، با توجه به تلقی هوسرل از نحوه‌ی تقویم خود آگوی استعلایی در پیوند با تقویم معنای زمان، ساختار ایستای حیث التفاتی و دادگی‌ها و شهودهای حسی و غیرحسی مبتنی بر آن، بدل به ساختاری پویا و سیال ذیل افق‌مندی و زمان‌مندی آگوی استعلایی می‌شود.

با توجه به الگوی فوق، بحث خود درباره‌ی هویات مشاهده‌ناپذیر و نظری در فیزیک ریاضیاتی را پیگیری می‌کنیم. دیدیم که هوسرل در خلال بندهای ۴۰ تا ۵۲ رساله‌ی ایده‌های ۱، به صراحت از واقعیت هویات مشاهده‌ناپذیری چون اتم، یون، مقاومت الکتریکی و... سخن می‌گوید و تلاش می‌کند نسبت این هویات با ادراکات عادی را به بحث بگذارد. پس اولاً انتساب هر رأی و موضعی به هوسرل مبنی بر معدوم و موهوم دانستن چنان هویاتی^{۲۲}، بی‌اساس و در تعارض صریح با افکار او است. همان‌طور که در بخش قبل بیان شد، هوسرل حتی نمی‌پذیرد که هویات نظری فیزیک ریاضیاتی، نماد یا نشانه‌ای باشند که از حقیقتی والاتر حکایت‌گری کنند؛ در نتیجه باید نحوه‌ی تحقق و وجود مستقل، و ملازم با آن، نحوه‌ی ادراک‌پذیری و دادگی برایشان تعریف شود. مسلّم است که این هویات، نمی‌توانند با شهود مستقیم حسی، به نحوی بی‌واسطه، متعلق ادراک آگوی استعلایی واقع شوند. در اینجا به قسم دیگری از شهود و ادراک رهنمون می‌شویم. هوسرل در پژوهش ششم رساله‌ی پژوهش‌های منطقی^۲، با طرح آموزه‌ی «شهود مقوله‌ای»، کیفیت و چگونگی شهود درباره‌ی ابژه‌های

غیرحسی را توضیح می‌دهد. شهود مقوله‌ای شامل شهود ذوات، شهود ابژه‌های مثالی و ایده‌آل، شهود وضع امور و نسبت‌ها، شهود امر زیبا، ارزش‌های اخلاقی و عملی و به‌طور کلی تمام شئون معرفتی‌ای است که بر آن‌ها الگوی متفاوتی با ادراک مستقیم حسی حاکم است. در نتیجه، برای بحث از جایگاه هویت مشاهده‌ناپذیر علمی، باید تأملات خود را ذیل شهودات مقوله‌ای پیگیری کنیم و مشخص کنیم هویت نظری مورد استفاده‌ی فیزیک‌دانان در ارتباط با کدام نوع از ابژه‌های قصدی غیرحسی قابل تعریف هستند و چه نوعی از شهود مقوله‌ای، آن‌ها را به فراچنگ ما در می‌آورد. در این مورد موضع صریحی از هوسرل یافت نمی‌شود و در نتیجه، با مد نظر قرار دادن مواضعی از او که به طور غیر مستقیم به این بحث مربوط می‌شوند، نیازمند به اجتهاد شخصی و پیشنهاد برخی فرضیه‌ها جهت ارائه‌ی پاسخی به مسأله هستیم.

فرضیه و پاسخ نهایی ما این است که هویت مشاهده‌ناپذیر در علوم، نوعی ذوات ایده‌آل (در معنایی کانتی^{۲۳}) هستند که به وسیله‌ی ایده‌آل‌سازی فرآورده‌های شهودات ایده‌تیک - که خود با واریاسیون آزاد قوای خیال تکوین یافته‌اند - قوام می‌یابند. برای توضیح این فرضیه لازم است ابتدا به توضیح رأی هوسرل مبنی بر تفکیک ذوات ایده‌آل کانتی از ذوات نادقیق (ایدوس افلاطونی^{۲۴}) پردازیم، سپس نحوه‌ی دست‌یابی ما به هر یک را توضیح دهیم و در نهایت، دلالت‌های ادعای خود مبنی بر معرفی هویت مشاهده‌ناپذیر به‌عنوان قسمی ذات ایده‌آل کانتی را تبیین کنیم.

ابتدا تأکید بر این نکته لازم است که شهود ذوات، نوعی از شهودات مقوله‌ای است. اما این شهود، از جهت ماهیت ابژه‌های قصدشده در آن و سیر تکوین و نحوه‌ی تحقق، تفاوت‌هایی با دیگر مصادیق شهود مقوله‌ای دارد که در ادامه روشن خواهد شد. شهود ذوات، آموزه‌ای است که ابتدا در پژوهش‌های منطقی طرح شده‌است و افلاطون‌گرایی منسوب به هوسرل نیز ناظر به همین امر است. اما پس از گشت استعلایی، این نوع شهود به نوعی از تقلیل تحت عنوان «تقلیل ایده‌تیک» پیوند می‌خورد. غرض اصلی هوسرل از این شهود و تقلیل، به دست آوردن مفاهیم کلی است.^{۲۵} اما او در همان پژوهش‌های منطقی^۲ تفکیکی تعیین‌کننده بین دو سنخ از کلیت و به تبع آن، دو حیث متفاوت از دست‌یابی به ذوات صورت می‌دهد (Husserl, 2001: 15) و مرتبه‌ی نخست را با عنوان «ایدوس» (یا ایده‌آل افلاطونی) معرفی می‌کند. این قسم ابژه‌های ایده‌آل، که گویی همان ذوات ابژه‌های انضمامی و جزئی پیرامونی ما هستند، نوعی ابهام و ناروشنی دارند و واجد تعینی شبیه به اشکال و ابژه‌های مثالی و دقیق هندسی و ریاضیاتی نیستند. این کلی‌ها و ذوات «نادقیق» (Inexact)، تقریری در میانه‌ی ابژه‌های متفرد و

محقق در عالم و هویات مثالی هندسی محض دارند. مقصود هوسرل از پذیرش چنین ذواتی، غلبه بر چالش‌هایی است که به طور کلی پیش روی تفکر مفهومی و ذات‌اندیشی قرار دارد. او با این نقد دست‌به‌گریبان است^{۲۶} که آموزه‌ی شهود آیده‌تیک و تلاش برای دست‌یابی به ذوات، پیوند تفکر فلسفی با امور جزئی را قطع می‌کند و پیوند بی‌واسطه‌ی آگو با متعلقات شناخت را مخدوش می‌سازد. او در پاسخ، با طرح انگاره‌ی ذوات نادقیق، می‌کوشد از یک سو خود را از امکانات و ظرفیت‌های پذیرش کلی‌ها محروم نسازد و از طرف دیگر، پیوند مستمر و ناگسستنی آگوی استعلایی با زیسته‌ها و متعلقات شناخت را حفظ کرده باشد. روش و مسیر دست‌یابی به این ذوات نادقیق (آیدوس‌های افلاطونی)، واریاسیون آزاد قوای خیال است. هوسرل با بهره‌گیری از توانایی‌های موجود در قوه‌ی خیال، نوعی نظریه‌ی انتزاع^{۲۷} را پایه‌گذاری می‌کند که بر اساس آن، با شناسایی عناصر مشترک و حذف برخی مؤلفه‌های نامشترک بین مصادیقی از یک مفهوم، حرکتی تدریجی به سوی کشف یک کلی یا ذات نادقیق صورت می‌گیرد.^{۲۸} نکته‌ی حائز اهمیت این است که هر چند در مواردی که در پی شهود ذات یک هویت مادی انضمامی هستیم، ضرورت دارد شروع فرآیند واریاسیون مبتنی بر یک شهود حسّی بی‌واسطه باشد، یعنی قوای آزاد خیال باید دست‌آویزی حسّی برای فعالیت خود داشته باشند، اما چنان ضرورتی به‌طور کلی وجود ندارد. یعنی، نقطه‌ی عزیمت کاوش‌های خیالی می‌تواند خودش نیز امری تخیلی باشد که از آن دادگی بی‌واسطه‌ی حسّی نداریم. هوسرل به این مهم در ایده‌های^۱ (Husserl, 2012, 134-137) و تأملات دکارتی تصریح دارد:

ما به نوعی [با واریاسیون آزاد خیال] ادراک واقعی را به قلمرو ناواقعیات، به «قلمرو چنان‌که گویی» منتقل می‌کنیم؛ قلمروی که امکان‌های «محض»، یعنی فارغ از هر پیوندی با امر واقع و با هر گونه امر واقع به طور کلی را به ما تسلیم می‌کنند. در این معنای اخیر، وابستگی این امکان‌ها به آگوی تجربی را نیز که همزمان وضع می‌شود حفظ نمی‌کنیم، بلکه این امکان‌ها را صرفاً برآمده از تخیل کاملاً آزاد لحاظ می‌کنیم، به نحوی که از همان آغاز می‌توانیم مثلاً از یک ادراک تخیلی بدون هرگونه ارتباطی با بقیه زندگی تجربی‌مان استفاده کنیم. (هوسرل، ۱۳۹۵: ۱۲۰)

این امکان تقدّم یافتن خیال بر دادگی بی‌واسطه‌ی حسّی برای پژوهش حاضر بسیار تعیین‌کننده خواهد بود و در ادامه بارها مورد استناد قرار خواهد گرفت^{۲۹} و تحلیل نهایی ما از نحوه‌ی تقویم هویات نظری مستند به این فرض صورت‌بندی خواهد شد.

در مقابل، ذوات ایده‌ال در معنای کانتی، حاصل ایده‌آل‌سازی همان ذوات نادقیق و ناهم‌ریخت محسوب می‌شوند.^{۳۰} نمونه‌ی بارز ذوات دقیق و ایده‌آل، ابژه‌های هندسه‌ی محض هستند که گویی هیچ نحوه‌ی تحقق‌ی در عالم عینی برایشان قابل تصور نیست و اساساً مصداقی در هویت انضمامی پیدا نمی‌کنند. چنین ابژه‌هایی، از یک سو قوام‌بخش علوم ایده‌تیک و پیشینی هستند و از دیگر سو می‌توانند مجال‌ی برای هر گونه ایده‌آل‌سازی لازم در فعالیت‌های علمی فراهم آورند.

با توجه به تمام موارد ذکر شده تا اینجا، این پرسش قابل طرح است که آیا هویت مشاهده‌ناپذیر و نظری در فیزیک ریاضیاتی را باید امر کلی، در معنایی نادقیق و آیدوسی افلاطونی بدانیم یا اینکه آن‌ها را ذواتی ایده‌ال و کانتی قلمداد کنیم؟ در تأیید هر یک از دو حالت، استدلال‌هایی قابل اقامه است و هر یک نیز مزیت‌ها و محدودیت‌های خاص خود را به همراه خواهد داشت. اگر هویت مورد بحث را ذواتی نادقیق بدانیم، با دو حالت کلی مواجه هستیم: یا نقطه‌ی آغاز فرآیند واریاسیون آزاد قوای خیال، یک دادگی حسّی است، یا اینکه امری خیالی است. در حالت نخست، این مزیت وجود دارد که تبیین مناسبی از این‌همانی شیء عادی با شیء فیزیکی قابل ارائه است؛ چرا که ارتباط و پیوستگی امر کلی با مصداق جزئی را محفوظ داشته‌ایم و در نتیجه، شیء تعیین‌یافته با مفاهیم و هویت فیزیکی را به نحوی بی‌واسطه ذیل شیء عادی و شهودها و دادگی‌های حسّی مندرج ساخته‌ایم. اما از دیگر سو، با این معضل اساسی مواجه خواهیم بود که مشخص نیست چگونه می‌توانیم تکوین هویتی مانند الکترون یا یون را بر پایه‌ی فعالیت قوای خیال توضیح دهیم؟ به بیان دیگر، پرسش بی‌پاسخ این خواهد بود که الکترون، به‌مثابه ذاتی ناهم‌ریخت و آیدوسی افلاطونی، بر پایه‌ی فعالیت قوه‌ی خیال بر روی کدام هویت عینی و حسّی قوام یافته‌است؟ در حالت دوم، فرض می‌گیریم هویتی خیالی، بستر فعالیت واریاسیون آزاد قوای خیال را فراهم کرده‌است. در این وضعیت، تبیین این‌همانی شیء فیزیکی با شیء عادی به بن‌بست می‌خورد اما توضیح مناسبی برای کیفیت تکوین هویت مشاهده‌ناپذیری مانند یون و الکترون - که شباهتی با هیچ یک از هویت عادی حسّی ندارند - فراهم می‌آید.

گذشته از این‌ها، در هر دو صورت، فهم هویت مشاهده‌ناپذیر به‌عنوان ذواتی نادقیق و مبهم، مانعی اساسی جهت شکل‌گیری «قوانین» علمی خواهد بود. ذوات نادقیق و ایده‌آل‌های افلاطونی، هر چند اتحاد و پیوستگی خود با امر جزئی را حفظ می‌کنند، اما از خصلت ایده‌آل هندسی و ریاضیاتی، که لازمه‌ی تأسیس قانون - به‌مثابه امری کلی و ضروری در اطلاق بر

مصادیق جزئی - است، بی بهره خواهند بود. به همین جهت، به این ضرورت می‌رسیم که هویات مشاهده‌ناپذیر را در مقام ذواتی دقیق و ایده‌آلهایی هندسی معرفی کنیم. هر چند در این حالت، چالش عمده‌ی پیش روی ما این خواهد بود که پیوند بی‌واسطه میان امر کلی با هویات جزئی از بین خواهد رفت.

تا اینجا کوشیدیم با استدلال و ضمن بررسی حالت‌های مختلف، به چنین موضعی دست یابیم. اما برای تصویب این رأی، یک متن فرعی قابل استناد نیز وجود دارد. لویناس در فقره‌ای از بحث خود درباره تمایز ذوات دقیق از نادقیق، با استناد به دست‌نوشته‌ای منتشرنشده از هوسرل، مواردی مانند «دما»^{۳۱} یا «گرانش» را مصادیقی از ذوات دقیق برمی‌شمرد. (لویناس، ۱۴۰۰: ۱۷۴) این تنها مستند متنی ما برای پذیرش اندراج مفاهیم و هویات مشاهده‌ناپذیری مانند گرانش ذیل ذوات و کلی‌های دقیق و ایده‌آل در معنایی کانتی است. با پذیرش این رأی، بار دیگر به دوراهی ذکر شده باز می‌گردیم؛ با یادآوری این نکته که هر ایده‌آل‌سازی در معنای کانتی را باید مبتنی بر یک ایده‌آسیون و تقویم ایدوس افلاطونی و ذات ناهم‌ریخت بدانیم، این پرسش مجدد مطرح می‌شود که شروع فرآیند ایده‌آسیون و ظهور یک ذات نادقیق، که خود مقدمه‌ای برای ایده‌آل‌سازی و شکل‌گیری یک ابژه‌ی مثالی و دقیق است، باید مبتنی بر یک داده‌ی حسی باشد یا یک عنصر خیالی؟ مانند قبل، هر یک از دو شق، محدودیت و مزیتی به همراه خواهد داشت. اما با توجه به تفسیر مطلوب ما (که در ادامه خواهد آمد)، ضرورت دارد این نقطه‌ی آغاز، داده‌ای خیالی باشد و مزیت‌های چنین تفسیری بیشتر خواهد بود.

توضیح ما از روند تکوین هویات مشاهده‌ناپذیر در فیزیک ریاضیاتی این‌گونه خواهد بود: یک فیزیک‌دان، با توجه به دغدغه‌ها و اغراض علمی خود در راستای ارائه‌ی تبیینی مناسب از تحولات عالم طبیعت، تلاش می‌کند با بهره‌گیری از قوه‌ی خیال، هویتی خیالی را وضع کند^{۳۲}، این هویت خیالی ابتدا با واریاسیون آزاد خیال بدل به یک ذات نادقیق و ناهم‌ریخت می‌شود که همچنان در پیوند با آن داده‌ی خیالی اولیه قرار دارد؛ در گام نهایی با ایده‌آل‌سازی مطلق این هویت اساساً مشاهده‌ناپذیر، آن را بدل به هویتی ریاضی - هندسی می‌سازد که هیچ صورتی از تحقق انضمامی - که قابل دریافت با شهود حسی باشد - برایش قابل تصور نیست. این ابژه‌ی قصدشده‌ی مثالی، که با شهودی مقوله‌ای به‌دست آمده، نه تصویر و نشانه‌ای حکایت‌گر از حقیقتی پنهان و خارج از قلمرو سوژکتیویته‌ی استعلایی است، و نه معلول علتی ناشناخته؛ بلکه یکی از افعال و افادات آگوی استعلایی است که در چارچوب تضایف پیشین بین آگاهی و ابژه‌های قصدی آن، با نقش‌آفرینی قوای خیال جعل شده‌است. این هویات، به مقتضای شرایط

حاکم بر نظریه‌های علمی و پیشرفت‌ها و تحولات آن‌ها، می‌توانند مورد جرح و تعدیل و بازنگری قرار بگیرند یا اینکه با هویت‌های جدید جایگزین شوند. هویت مشاهده‌ناپذیر اموری محقق و واقعی هستند اما در معنایی که ذیل ایده‌ی پدیده‌شناسی می‌توانیم از واقعیت سخن بگوییم. این هویت، به‌عنوان ابژه‌هایی غیرحسی، واجد نوع دیگری از دادگی هستند و متعلق شق دیگری از شهود قرار می‌گیرند و به همین معنا نیز واجد واقعیت و وجود و عینیت خواهند بود. اما این امر، به معنای این نیست که عناصر و مؤلفه‌هایی صلب و انعطاف‌ناپذیر در آن‌ها وجود دارد که آن‌ها را مشابه با هویت عینی محسوس و محقق در عالم طبیعت، به اموری ثابت و تغییرناپذیر بدل سازد. این هویت در عین اینکه در جایگاه ذواتی ایده‌آل و ابژه‌هایی هندسی قرار می‌گیرند، به جهت ابتنائشان بر قوای خیال، خصلتی موقت و ابزاری پیدا می‌کنند. این امر علاوه بر مزایای فوق، می‌تواند زمینه‌ساز توجیه عباراتی از هوسرل باشد که نوعی ابزارگرایی را به ذهن متبادر می‌سازد. اما اگر ابزارگرایی را در تقابل با واقع‌گرایی تعریف کنیم، هوسرل به هیچ عنوان ابزارگرا یا قراردادگرا نخواهد بود. همان‌طور که گفته شد، واقع‌گرایی هوسرل باید با توجه به صبغه‌ی ایده‌آلیستی پدیده‌شناسی استعلایی تفسیر شود و معنای واقعیت در چنین الگویی، در پیوند با آموزه‌ی تقویم استعلایی قابل فهم خواهد بود.

معرفی هویت مشاهده‌ناپذیر به‌عنوان اموری کلی در معنای کانتی - که اتحاد و پیوندی با مصادیق جزئی خود ندارند - این مزیت عمده را به همراه دارد که از خصلت متغیر و هویت سیال آن‌ها پشتیبانی و حمایت می‌کند. در حالی که اگر هویت نظری مورد استفاده در فیزیک را به‌مثابه ذواتی نادقیق - که در پیوستگی دائمی با مصادیق انضمامی تعریف می‌شوند - می‌پذیرفتیم، در تبیین کارکرد ابزاری و در نتیجه هویت اعتباری و «وجود» موقت آن‌ها به دشواری می‌افتادیم.

حال با توجه به تفسیر فوق، باید بار دیگر به چالش نسبت شیء عادی با شیء فیزیکی بازگردیم. ادعای اساسی هوسرل، واقعی بودن شیء فیزیکی در عین این‌همانی این دو شیء و البته ضرورت تقدم ادراکات حسّی عادی بر تعیین بخشی علمی به اشیاء بود. برای توجیه این ادعا، لازم دیدیم مشروعیت تمام کاوش‌های علمی فیزیک‌دانان - که شامل تأسیس هویت نظری و مشاهده‌ناپذیر نیز می‌شود - را ذیل ایده‌آلیسم پدیده‌شناختی و بحث از انحاء قوام‌بخشی‌های آگوی استعلایی بازیابی کنیم و در همین راستا، در چارچوب و محدوده‌ی دادگی‌های بی‌واسطه حاضر برای آگو، تکوین یک هویت متعالی تحت عنوان شیء فیزیکی را توضیح دهیم. در ادامه، به‌منظور تبیین سیر تکوین هویت مشاهده‌ناپذیر بر مبنای یک نظریه‌ی

معرفت پدیده‌شناختی، اولاً با استناد بر امکاناتی که به واسطه‌ی شهود مقوله‌ای فراهم می‌شود، مؤلفه‌ای خیالی را در تأسیس هویات مشاهده‌ناپذیر دخیل دانستیم که معادل و مصداقی در ادراکات حسی بی‌واسطه ندارد، ثانیاً با قراردادن هویات نظری و مشاهده‌ناپذیر در زمره‌ی ذوات و کلی‌هایی ایده‌آل در معنایی هندسی و کانتی (که هیچ‌گاه تحقق‌ی جزئی و انضمامی ندارند)، پیوند بی‌واسطه‌ی آن‌ها با ادراکات حسی جزئی را قطع کردیم. حاصل این تفسیر، ایجاد شکافی پرنشاندنی میان شیء عادی با شیء فیزیکی خواهد بود و همچنین، تبیین قول به واقعیت و عینیت بیشتر شیء فیزیکی را هم دشوار خواهد ساخت. به نظر می‌رسد هوسرل نیز چنین تلقی ناگفته‌ای از هویات مشاهده‌ناپذیر داشته‌است و بر همین اساس در رساله‌ی بحران علوم اروپایی، دست کم در ظاهر امر، رأی پیشین خود درباره‌ی نسبت بین شیء عادی با شیء فیزیکی را مورد بازبینی قرار می‌دهد. هوسرل در رساله‌ی فوق، این نقد اساسی را مطرح می‌کند که جهان ایده‌آل‌شده‌ی فیزیک ریاضیاتی، نسبت و ربط خود با «زیست‌جهان» را از کف داده‌است و این در حالی است که اساساً تکوین و تقویم آن جهان به ظاهر عینی و واقعی، خود مسبوق به وجود زیست‌جهان و ادراکات حسی انضمامی قوام‌یافته در آن است.

علی‌رغم چالش‌های فوق، ما می‌توانیم با استناد به دو مؤلفه از تفکر پدیده‌شناختی، همچنان از واقعیت بیشتر شیء فیزیکی در مقایسه با شیء عادی دفاع کنیم؛ اولاً، شیء فیزیکی با توجه به صورت‌بندی هندسی - ریاضیاتی حاکم بر آن، از مرتبه‌ی بالاتری از بین‌الذهانیت برخوردار است و به همین جهت می‌توانیم آن‌را «واقعی‌تر» از شیء عادی بدانیم.^{۳۳} چرا که در مواجهه با مفاهیم هندسی و ریاضیاتی، در مقایسه با مفاهیم کیفی و ادراکات حسی عادی، همواره توافق و اجماع بیناسوبژکتیو بیشتری شکل می‌گیرد. لازم به ذکر است که تعریف واقعیت و عینیت بر پایه‌ی بین‌الذهانیت، از جمله تلاش‌های هوسرل پس از گشت استعلایی و اتخاذ رویکرد ایده‌آلیستی در مباحث معرفت و شناخت بوده‌است. هوسرل با بنیادگذاری پدیده‌شناسی بر یک آگاهی بین‌الذهانیت، در پی آن است تا بر سولیسیسم (خود-تنها-انگاری) - که چالشی عمده پیش روی هر فلسفه‌ی ایده‌الیستی است - غلبه کند. فضای بین‌الذهانیت، تقویم‌یافته به واسطه‌ی افعال و افادات آگوی استعلایی است و یکی از امکان‌هایی است که آگو برای پشتیبانی از دعاوی خود فراهم می‌آورد. در نتیجه، توجیه معرفت و شناخت با ارجاع به آن، به‌هیچ وجه معنایی مقارن با برساخت‌گرایی اجتماعی و تاریخی یا ارجاع به فهم عرفی ندارد و در این مقام نیز، بنیاد نهایی معرفت و شناخت آگوی استعلایی است.

ثانیاً، هوسرل در *ایده‌های ۱* به مناسبتی دیگر، تصریح می‌کند که در پدیده‌شناسی، مفاهیم خیالی و تمام آنچه حاصل واریاسیون آزاد قوای خیال است، جایگاه معرفتی بالاتری نسبت به ادراکات بی‌واسطه‌ی حسی و تجربی دارند:

دلایلی سبب می‌شود که در پدیده‌شناسی، نظیر تمام علوم آیده‌تیک، تجسم یا به عبارت دقیق‌تر تصاویر آزاد از جایگاهی ممتاز نسبت به ادراکات برخوردار باشند... هندسه‌دان در تحقیق‌اش به هنگام ملاحظه یک شکل یا الگو بیشتر به تخیل رجوع می‌کند تا ادراک... او در حوزه تخیل از این آزادی غیرقابل مقایسه برخوردار است که می‌تواند به دلخواه خود صورت اشکال خیالی‌اش را تغییر دهد، کلیه شکل‌بندی‌های ممکن را به وسیله تغییر و تعدیل‌های بی‌وقفه‌ای که به آنها تحمیل می‌کند به وجود آورد... «تخیل» عنصر حیاتی پدیده‌شناسی و سایر علوم آیده‌تیک را تشکیل می‌دهد. تخیل سرچشمه و منبعی است که شناخت «حقایق ابدی» از آن سیراب می‌شود. (Husserl, 2012: 135,136)^{۳۴}

در نتیجه‌ی این تبیین از جایگاه قوای خیال و امر تخیلی، می‌توانیم مدعی ادراک‌پذیری بالاتر و در نتیجه، عینیت و در نهایت، وجود واقعی‌تر شیء فیزیکی - که در تقویم آن عناصری خیالی دخیل‌اند - شویم. با این وجود، علی‌رغم امکان استدلال له واقعیت بیشتر شیء فیزیکی در مقایسه با شیء عادی - که مورد تأکید هوسرل در *ایده‌های ۱* بود - در چارچوب تفسیر مختارمان از کیفیت تکوین هویت مشاهده‌ناپذیر، معضل شکاف بین هویت ایده‌ال قوام‌یافته به عنوان شیء فیزیکی با ادراکات عادی - لافل در چارچوب مفهومی موجود در *ایده‌های ۱* - حل نشده باقی می‌ماند و این مهم تنها نارسایی تفسیر ما باقی خواهد ماند. البته برای ارائه‌ی پاسخی دیگر به این چالش، بررسی همه‌جانبه‌ی *رساله‌ی بحران علوم اروپایی* می‌تواند افق‌های تازه‌ای پیش رو ما قرار دهد، اما این امر نیازمند پژوهش جداگانه‌ای است که از توانایی متن حاضر خارج است.

۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله با مرور فقراتی از *رساله‌ی ایده‌های ۱* هوسرل نظریه‌ی او درباره‌ی ماهیت هویت نظری و مشاهده‌ناپذیر در فیزیک مورد بررسی قرار گرفت. هوسرل رأی خود را در تقابل با دو رویکرد رقیب مطرح کرده‌است و به همین جهت بازخوانی آراء مورد نقد او می‌تواند در تبیین وجه ایجاد اندیشه‌ی او موثر باشد. در همین راستا در این مقاله کوشیدم ابتدا نقدهای هوسرل بر نظریه‌ی کیفیات اولیه و ثانویه و رئالیسم انتقادی را بازخوانی کنم و در گام بعدی، ضمن

ارجاع به مؤلفه‌های معرفت‌شناختی پدیده‌شناسی استعلایی، برخی ابهامات موجود در نظریه‌ی او را رفع کنم. نظریه‌ی من مبتنی بر تلقی هویات نظری به‌عنوان اموری «کلی» قوام یافت. استدلال کردم که باید هویات نظری را کلی به‌معنای کانتی فرض کنیم و با بهره‌گیری از شهود مقوله‌ای و تأکید بر نقش واریاسیون آزاد قوای خیال، تکوین آن‌ها در علوم را توضیح دهیم. این تفسیر با مزایای متعدد و محدودیت‌های اندکی روبه‌رو است و می‌تواند بخش عمده‌ی ابهامات و چالش‌های پیش روی فلسفه‌ی فیزیک هوسرل را پاسخ دهد. در پژوهش‌های بعدی، نگارنده از نتایج این تحقیق برای پاسخ به مسأله‌ی واقع‌نمایی قوانین علم در چارچوب تفکر پدیده‌شناسی و به تبع آن، ظرفیت موجود در این نظریه برای حل مواردی مانند فرااستقرا بدبینانه و تعیین‌پذیری ناقص نظریه استفاده خواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در این مقاله منظور از «مشاهده ناپذیر»، اموری است که انسان با بهره‌گیری از قوای معمولی ادراکی خود، امکان دسترسی و ادراک مستقیم حسی آن‌ها را ندارد. اما مواردی که ممکن است با بهره‌گیری از ابزارهایی مانند میکروسکوپ، تلسکوپ یا هر گونه آشکارساز آزمایشگاهی، نوعی آشکارگی حسی پیدا کنند، مشمول حکم دیگری هستند که بررسی آن‌ها مجال دیگری می‌طلبد.
۲. برای اطلاع از جایگاه این بحث در فلسفه‌ی معاصر ر.ک: (Andreas, 2021)
۳. حیات فکری هوسرل به ادوار مختلفی تقسیم می‌شود. در تقسیم‌بندی رایج، پدیده‌شناسی او سه دوره‌ی «توصیفی»، «استعلایی» و «تکوینی» را پشت سر گذاشته‌است. در این پژوهش تأکید ما بر دوره‌ی استعلایی و رساله‌ی /ایده‌هایی برای یک پدیده‌شناسی محض و فلسفه‌ی پدیده‌شناختی (به اختصار: /ایده‌ها) به‌عنوان اثر اصلی مربوط به این دوره بوده‌است. پس از مرگ هوسرل رساله‌ی /ایده‌ها در قالب سه کتاب مستقل منتشر شده‌است که معمولاً با درج عدد ۱ تا ۳ از یکدیگر متمایز می‌شوند. در این پژوهش متن مورد نظر ما /ایده‌های ۱ است.
۴. با توجه به اینکه در این مقاله «رنالیسم» از حیث مفهومی و دلالت فلسفی در برابر ایده‌آلیسم قرار می‌گیرد و از طرف دیگر، ترجمه‌ی فارسی قابل قبولی برای ایده‌آلیسم وجود ندارد، از ترجمه‌ی این واژه به‌عنوان «واقع‌گرایی» خودداری شده‌است.
۵. در این تحقیق، «پدیده» و نه «پدیدار» را به‌عنوان معادل فارسی phenomen قرار می‌دهیم. در این گزینش رأی استاد گرامی دکتر عبدالکریم رشیدیان مبنا قرار گرفته‌است. بنا بر رأی ایشان، پدیدار معادل جا افتاده‌ای برای فنومن در فلسفه‌ی نقادی کانت است؛ در آن‌جا پدیدار حاکی از وجود یک شیء فی‌نفسه یا نومن است و در نتیجه، به چیزی ورای خود ارجاع دارد. اما در تفکر فلسفی هوسرل، فنومن چنین دلالتی ندارد و به همین جهت ضرورت دارد در ترجمه‌ی فارسی آن از اصطلاح متفاوتی استفاده شود.

هوسرل و مسئله هویت مشاهده‌ناپذیر در فیزیک (مصباح خندان و مرتضی نوری) ۷۹

۶. لاک در فصل ۸ از کتاب دوم رساله‌ی جستاری در فاهمه‌ی بشری و دکارت در تأمل ششم از تأملات تقریر خود از این نظریه را ارائه کرده‌اند. به‌طور کلی در آغاز عصر جدید، اقبال زیادی نسبت به این نظریه وجود داشته است. برای اطلاع بیشتر ر.ک: (Nolan, 2011)

۷. در این مقاله تمام متن‌های داخل کروش در نقل قول‌های مستقیم از هوسرل، افزوده‌ی من است.

۸. در این مقاله، برای ترجمه‌ی عبارات/یده‌های/ از سه ترجمه‌ی انگلیسی استفاده شده‌است: (Boyce Gibson, 2014), (Dahlstrom, 2014), (Kersten, 1983), و (2012). و ترجمه‌های فارسی، حاصل تطبیق هر سه ترجمه‌ی انگلیسی است. اما جهت وحدت رویه در ارجاعات، ترجمه‌ی Boyce Gibson مبنا قرار می‌گیرد.

۹. امتناع منطقی، مانند: تصور دایره‌ی سه‌ضلعی. امتناع تجربی، مانند: طول عمر انسان بالای ۲۰۰ سال.

۱۰. در این پژوهش، با توجه به تکرار فراوان این دو مضمون، به اختصار از دو عنوان «شیء عادی» و «شیء فیزیکی» استفاده خواهیم کرد. اولی به معنای شیء ادراک شده توسط قوای حسی معمولی انسان‌ها است و دومی به شیء تعین‌یافته با مفاهیم و اصول فیزیک ریاضیاتی اشاره دارد. در منابع تفسیری، از این دو عنوان با اصطلاحات Thing of Perception و Thing of Physics یاد شده‌است.

۱۱. در اینجا باید بر این نکته تأکید شود که در چارچوب اندیشه‌ی هوسرل، «واقعیت» معنایی استعلایی و ایده‌آلیستی دارد و فهم دعاوی او باید با ملاحظه‌ی این نکته و همچنین مد نظر قراردادن انگاره‌ی تقویم استعلایی صورت بگیرد. اگر ادعای واقعی دانستن هویت نظری در معنای عرفی و ذیل یک رئالیسم غیراستعلایی تفسیر شود، نتایج ناصوابی به‌دست خواهد آمد.

۱۲. منظور این است که توسط قوای ادراکی حسی وابسته به جسم درک می‌شوند.

۱۳. یعنی با ادراکات مستقیم حسی درک می‌شود؛ یعنی «شیء عادی».

۱۴. بررسی تفصیلی مواضع هلم هولتس دغدغه‌ی پژوهش حاضر نیست. ر.ک: (Trizio, 2021: 21-25)

۱۵. در اینجا منظور هوسرل این نیست که ادراک ما از الکترون و یون و اتم دقیقاً همانند ادراکمان از میز و صندلی است. تأکید هوسرل بر این است که خاستگاه تقویم هویت نظری را باید در همین ادراکات تجربی و انضمامی جست‌وجو کرد.

۱۶. ریشه‌ها و خاستگاه‌های بحثی که هوسرل در اواخر عمر ذیل انگاره‌ی «بحران علوم اروپایی» مطرح می‌کند در اینجا قابل ردیابی است. در آنجا نیز تمرکز نقدهای هوسرل بر این نکته است که بنا بر تلقی رایج میان دانشمندان و فیلسوفان طبیعت‌گرا و پوزیتیویست، گویی که ما انسان‌ها ساکنان دو سیاره‌ی مستقل و از اساس بی‌ربط هستیم: جهان ادراکات عادی (که هوسرل آن را «زیست‌جهان» می‌نامد) و جهان تعین‌یافته توسط قوانین علوم طبیعی و به‌طور خاص فیزیک ریاضیاتی؛ هوسرل همین بیگانگی و غیریت را ریشه‌ی بحران‌های فراگیر اجتماعی می‌داند و مدعی می‌شود اگر فیزیک را یگانه‌الگوی علم قرار دهیم و هر آنچه با معیارها و ضوابط چنین علمی سازگار نباشد را از دایره‌ی معرفت خارج کنیم، از مناسبات فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی انسان‌ها غافل خواهیم شد و همین امر زمینه‌ساز نزاع‌ها و جنگ‌ها

و بحران‌های معنوی خواهد بود. هوسرل در اواخر عمر خود تلاش می‌کند با جلب توجه به این نکته که زیست‌جهان شرط اساسی تکوین علوم دقیقه است، شأن از دست رفته‌ی زندگی عملی و پیشانظری را بازیابی کند.

۱۷. در اینجا نباید این زیرنهاد و موضوع (به تعبیر هوسرل ایکس تهی) چونان جوهر در نظام فلسفی ارسطو یا دکارت فهم شود. مفهوم جوهر ذیل ایده‌ی پدیده‌شناسی، امری ادراک‌ناپذیر و فاقد دادگی، و در نتیجه موهوم است. اما جای این بحث باقی است که در اینجا هوسرل برای شیء عادی، کارکردی قابل قیاس با انگاره‌ی جوهر در متافیزیک کلاسیک در نظر می‌گیرد. در پژوهشی مستقل باید در این موضوع کنکاش بیشتری صورت بگیرد.

۱۸. این تعبیر و تقسیم‌بندی از ترتیزیو است. او از تلقی رئالیست‌های انتقادی از علیت، با عنوان علیت عمودی یاد می‌کند؛ یعنی یک حقیقت ادراک‌ناپذیر، علتی برای معلولی فرض می‌شود که برای ما دادگی حسی و ادراک‌پذیری مستقیم دارد. اما در مقابل، هوسرل پیوندهای علی را بین دو امر شناخته‌شده و مندرج در جهان تقویم‌یافته‌ی قصدی تعریف می‌کند و به همین جهت نسبتی افقی بین دو هویت فوق برقرار می‌بیند. (Trizio, 2021: 115,116)

۱۹. برخی مفسران، هوسرل را در مواجهه با قوانین علوم طبیعی «ابزارگرا» می‌دانند و برخی دیگر «واقع‌گرا». در پژوهش دیگری نشان خواهیم داد که چنین دوگانه‌هایی نسبت معناداری با تلقی استعلایی - ایده‌آلیستی هوسرل از «واقعیت» و «وجود» ندارند و موضع هوسرل درباره‌ی قوانین علمی باید با تأکید بر مفهوم «تقویم استعلایی» صورت بگیرد.

۲۰. این تذکر ضروری است که با توجه به اینکه متن حاضر، یک پژوهش محدود دانشگاهی - و نه متن آموزشی یا پژوهشی گسترده - محسوب می‌شود، از توضیح تفصیلی و بیان نزاع‌های تفسیری در فهم مفردات و الفبای بحث، مانند چیستی حیث التفاتی، تلقی هوسرل از بداهت و عینیت و پرشدگی ابژه‌های قصدی، انواع شهود و مفهوم ایده‌اسیون و چگونگی شهود ذوات خودداری می‌کنیم و آشنایی خواننده با آن‌ها را فرض می‌گیریم.

۲۱. این تذکر ضرورت دارد که نباید این رویکرد را با روان‌شناسی‌گرایی - که نقد هوسرل بر آن، نقطه‌ی عزیمت شکل‌گیری پدیده‌شناسی بود - یکی گرفت. در روان‌شناسی‌گرایی، امر توضیح دهنده‌ی علم، خودش از سنخ امر روانی و «طبیعی» است. اما در رویکردهای استعلاگرا، تمام تأکید بر ناهم‌سنجی آگاهی (در مقام بنیاد تبیین) با امور تجربی و طبیعی است.

۲۲. برخی عبارات هوسرل این تلقی را متبادر می‌کنند که او شأنی ابزارری و موقتی برای هویت مشاهده‌ناپذیر قائل است. مثلاً (Husserl, 2012: 220) و (Ibid: 234-236) گروهی از مفسران، صرفاً با اتکا به این فقرات، ادعا می‌کنند هوسرل اساساً تحقق و وجودی برای این هویت قائل نیست. موضع مختار ما این است که این دو دسته عبارات قابل جمع هستند و نباید با چشم‌پوشی از تصریحات هوسرل مبنی بر

هوسرل و مسئله هویات مشاهده‌ناپذیر در فیزیک (مصباح خندان و مرتضی نوری) ۸۱

«واقعیت» هویات مشاهده‌ناپذیر، تحلیل خود را به جنبه‌ی پراگماتیک برخی عبارات دیگر از او محدود کنیم.

۲۳. خود هوسرل این نوع از ذوات و کلی‌ها را «کانتی» معرفی می‌کند و این نام‌گذاری از جانب ما نیست.

۲۴. در متن انگلیسی پژوهش‌های منطقی ۲ این نوع کلی‌ها تحت عنوان «نادقیق» توصیف شده‌اند و ذکر از افلاطون به میان نیامده‌است. اما در این منبع، با ازجاء به متن رساله‌ی فوق، از این سنخ ذوات تحت عنوان ایده‌ی «افلاطونی» نام برده شده‌است: (رشیدیان، ۱۳۹۹: ۱۸۴) برای من روشن نیست هوسرل خود نیز برای توصیف این نوع ذوات از عنوان «افلاطونی» استفاده کرده است یا خیر.

۲۵. در اینجا مباحث متعددی پیرامون تمایز احتمالی امر کلی از ذات - در معنایی پدیده‌شناختی - نقش پیشینی کلی‌ها در معرفت، نسبت ذوات با هستی‌شناسی‌های منطقه‌ای و صوری و در نتیجه، نظریه‌ی مقولات هوسرل و همچنین پیوند این تلقی از کلی‌ها با معناشناسی خاص هوسرل قابل طرح است. در یک پژوهش گسترده درباره‌ی نسبت فیزیک با پدیده‌شناسی، باید تمام موارد یاد شده مورد توجه قرار بگیرند. اما با توجه به تمرکز اصلی ما بر هویات مشاهده‌ناپذیر، همین اشاره‌ی گذرا به کلی‌ها وافی به مقصود است و پرداختن به دیگر موارد از توان این متن خارج است.

۲۶. لویناس مدعی است که این نقد از سوی برگسون مطرح بوده‌است. (لویناس، ۱۴۰۰: ۱۷۳)

۲۷. البته این نظریه‌ی انتزاع به‌هیچ‌وجه اشتراکی با نظریات امثال لاک و تجربه‌گرایان انگلیسی ندارد. هوسرل به طور مستقل به نقد تلقی تجربه‌گرایان از تجرید و انتزاع پرداخته‌است (Husserl, 2001: 5,6).

۲۸. هوسرل با مثال‌هایی، این روند را توضیح می‌دهد. در اینجا مجال واکاوی مراحل واریاسیون نیست. ر.ک: (رشیدیان، ۱۳۹۹: ۱۹۱ و ۱۹۰)

۲۹. به اعتقاد من این موضوع قابل طرح است که با توجه به رهیافت هوسرل به مسأله‌ی شناخت، نوعی تقدم ضروری برای ادراکات مستقیم حسی در تلقی او از سیر تکوین معرفت قابل ملاحظه است. علی‌رغم نقدهای گسترده‌ی او به تجربه‌گرایان، نوعی بن‌مایه‌ی تجربه‌گرایانه در معرفت‌شناسی او مندرج است. چرا که اساساً هرگونه عنصر و مؤلفه‌ی پیشینی فطری یا عقل‌گرایانه را از ساحت ادراک طرد می‌کند. در نتیجه، هر چند می‌کوشد با آموزه‌هایی مانند شهود مقوله‌ای و شهود ذوات، و بهره‌گیری از ظرفیت قوای خیال، راهی برای برون‌شدن از قلمرو محدود ادراکات مستقیم حسی ترسیم کند، اما در نهایت با محدودیت‌هایی تجربه‌گرایانه مواجه است. در همین بحث، هر چند مدعی می‌شود که واریاسیون می‌تواند با نقطه‌ی عزیمتی خیالی نیز مشروعیت پدیده‌شناختی داشته‌باشد، اما این پرسش مطرح است که همان عنصر آغازین خیالی، مگر می‌تواند در نهایت مبتنی بر یک دادگی حسی بی‌واسطه نباشد؟ به بیان دیگر، هر عنصر خیالی و غیرحسی، هر چند با چندین واسطه، در نهایت بر یک دادگی مستقیم حسی مبتنی خواهد یافت. در هر صورت، هدف از این پژوهش، بازسازی همدلانه‌ی موضع هوسرل و توجه به ظرفیت‌های ایده‌ی پدیده‌شناسی برای مشارکت در مباحث فلسفه‌ی علم بوده‌است. بررسی انتقادی و بیان محدودیت‌های رویکرد هوسرل نیازمند پژوهش مستقلی است.

۳۰. در فقرات مربوط به این بحث در پژوهش‌های منطقی^۲ تصریح به اینکه در سیر تکوین ذوات دقیق کانتی بالضروره باید از موقف تکوین ایدوس‌های نادقیق افلاطونی عبور کنیم دیده نشد. این ادعای صریح لویناس در توضیح چیستی ذوات دقیق کانتی است. (لویناس، ۱۳۹۹: ۱۷۵) در اینجا به ناچار رأی لویناس را می‌پذیریم و در ادامه آن را فرض می‌گیریم.

۳۱. روشن است که در اینجا مفهوم کلی دما در فرمول‌های فیزیک مورد نظر است که معمولاً با پارامتر T نمایش داده می‌شود، نه یک دمای خاص و مشخص.

۳۲. در اینجا این پرسش امکان طرح دارد که هویت خیالی نخستین محل بحث، امری جزئی است یا کلی؟ با ملاحظه‌ای این امر که در چارچوب تفکر پدیده‌شناختی، امر کلی (در هر یک از معانی دوگانه‌ی کانتی یا افلاطونی) ضرورتاً حاصل یک شهود آینده‌تیک است، و فرآیند تکوین این شهود نیاز به داده‌ای اولیه دارد که بی‌تردید جزئی است، اگر ادعا کنیم هویت خیالی مد نظر ما امری کلی است، باز هم نیاز به امری جزئی رفع نمی‌شود و این سیر تا بی‌نهایت ادامه‌دار خواهد بود. در نتیجه، هویت خیالی مورد بحث نیز باید امری جزئی در نظر گرفته شود.

۳۳. اصل این ایده را از سافر وام گرفته‌ام: (Soffer, 1990)

۳۴. در ترجمه این فقره، از ترجمه‌ی موجود در اینجا استفاده شده‌است: (رشیدیان، ۱۳۹۹: ۱۹۰ و ۱۸۹)

کتاب‌نامه

- رشیدیان، عبدالکریم. (۱۳۹۹). *هوسرل در متن آثارش*. تهران: نشر نی.
- لویناس، امانوئل. (۱۳۹۹). *نظریه شهود در پدیدارشناسی هوسرل*. ترجمه فرزاد جابراالانصار. تهران: نشر نی.
- هوسرل، ادmond. (۱۳۹۵). *تأملات دکارتی: مقدمه‌ای بر پدیدارشناسی*. ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.

Andreas, Holger. (2021). "Theoretical Terms in Science", The Stanford Encyclopedia of Philosophy, Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2021/entries/theoretical-terms-science/>>.

Hardy, Lee. (2013). *Nature's Suit: Husserl's Phenomenological Philosophy of the Physical Sciences*. Athens: Ohio University Press.

Husserl, Edmund. (2012). *Ideas: General Introduction to Pure Phenomenology*. Translated by W. R. Boyce Gibson. New York: Routledge.

Husserl, Edmund. (2014). *Ideas for a Pure Phenomenology and Phenomenological Philosophy, First Book: General Introduction to Pure Phenomenology*. Translated by: Daniel O. Dahlstrom. Indianapolis: Hackett Publishing Company.

هوسرل و مسئله هویت مشاهده‌ناپذیر در فیزیک (مصباح خندان و مرتضی نوری) ۸۳

Husserl, Edmund. (1983). *Ideas Pertaining to A Pure Phenomenology and to A Phenomenological Philosophy*, First Book General Introduction to A Pure Phenomenology. Translated by: F. Kersten. Boston: Martinus Nijhoff Publishers.

Husserl, Edmund (2001). *Logical Investigation*. Volume 2. Translated by: J.N. Findaly. Oxford: Routledge.

Nolan, Lawrence. (2011). *Primary and Secondary Qualities: The Historical and Ongoing Debate*. New York: Oxford University Press.

Soffer, Gail. (1990). *Phenomenology and Scientific Realism: Husserl's Critique of Galileo*. Published in: *The Review of Metaphysics*, Vol. 44, No. 1, pp. 67-94.

Trizio, Emiliano. (2021). *Philosophy's Nature: Husserl's Phenomenology, Natural Science, and Metaphysics*. New York: Routledge.